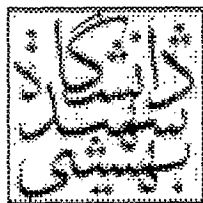




۸۷/۱/۱۵۸۳۹۲

۱۵۸ / ۱ / ۲۴



دانشگاه شهید بهشتی  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه فلسفه

موضوع پایان نامه  
زبان نمادین دین از دیدگاه پل تیلیش  
بر مبنای کتاب الهیات نظام مند او

استاد راهنما  
آقای دکتر محمد ایلخانی

استاد مشاور  
آقای دکتر احمدعلی اکبر مسگری

دانشجو  
سیدمهدی میرهاشمی اسفهلان

بهمن ۸۷

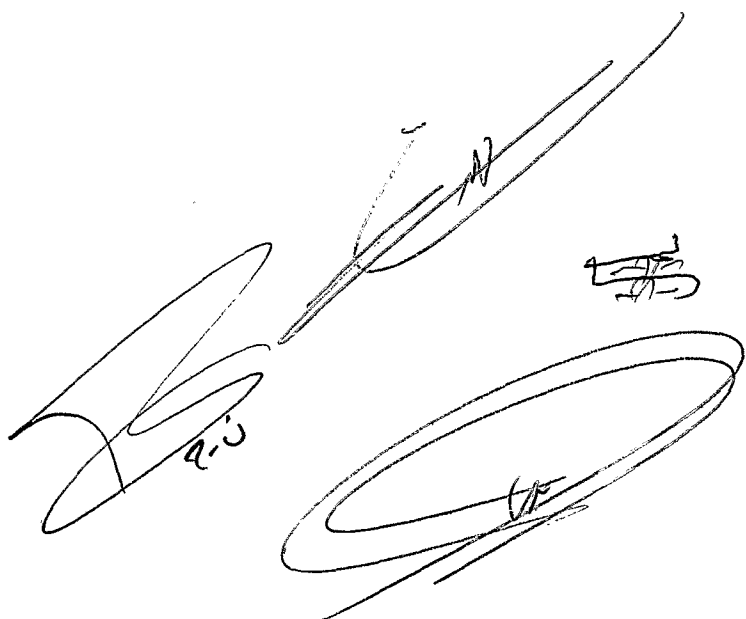
کتابخانه ادبیات و علوم انسانی  
تهران

۱۳۸۸ / ۱ / ۱۸

۱۱۵۳۹۸

به نام خدا

حلبه دفاعیه رساله کارشناسی ارشد آقای سید مهدی نورهانی استوفیلان با عنوان  
"زبان نمادین دین از دیدگاه پل تیلیش بر مبنای کتاب الهیات نظام مند" به  
راضی آقای دکتر محمد ایفغانی و مشاورت آقای دکتر احمد علی ابرمستری در  
تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۸۷ تکمیل گردید و پس از بررسی و پرسش و پاسخ با شماره ۱۸۳ و درجه عالی  
مورد تصویب قرار گرفت.



ایفغانی

۱۱

تقدیم به

مادر

«او که برای من نماد ایثار، مهربانی، صداقت، دوستی، عشق، ایمان، صبر و

تحمل است.»

## سپاسگزاری

«من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق»

بر خود لازم می دانم از تمامی انسانهای مهربان و مسولیت پذیر و دلسوز که در تهیه این پایان نامه مرا از مساعی، راهنمایی ها و دلگرمی های خویش بهره مند نموده اند تقدیر و تشکر نمایم. اولاً از جناب آقای دکتر ایلخانی که به عنوان استاد راهنمای بنده با حوصله و متانت در تمام مسیر راه تدوین پایان نامه، با دقت علمی و فلسفی خویش مرا یاری رسانده اند و به من روش پژوهش آموخته اند صمیمانه تشکر می کنم. از تمامی اساتید گروه فلسفه، به ویژه آقای دکتر مسگری استاد مشاور و آقای دکتر احمدی استاد داور نیز سپاسگزارم.

همچنین از تمامی اعضای خانواده ام که با حمایت و دلگرمی خودشان مرا در پیمودن این راه یاری کرده اند قدردانی می کنم. از تمامی دوستان عزیزم که هر کدام به نحوی مرا تشویق و حمایت کرده اند نیز تشکر می نمایم. از مسولین آموزشی دانشکده به ویژه خانم نوریان و خانم علیخانی که در روزهای پایانی ترم با دلسوزی و مهربانی و تلاش خویش، مرا مدیون لطف خود قرار داده اند، سپاسگزارم.

## چکیده

رساله حاضر با موضوع «زبان نمادین دین» به بررسی دیدگاه پل تیلیش بر مبنای کتاب الهیات نظام مند او می پردازد. تیلیش متکلم مسیحی و فیلسوف دین قرن بیستم است که از دیدگاههای الهیات اگزیستانسیالیستی معاصر تاثیر پذیرفته است. به نظر او حوزه ایمان سرشار از نمادهای دینی است که با وجود پیوند با حوزه فرهنگ و مفاهیم فلسفی، از آن متمایز می شود. تمام گزاره های کلامی نمادین هستند، غیر از یک گزاره حقیقی که «خدا صرف الوجود است». نمادها اگرچه همانند نشانه ها به چیزی ورای خودشان اشاره می کنند اما رابطه درونی و ذاتی با امر نمادین دارند و بر خلاف نشانه ها امور قراردادی و اختیاری نیستند. به عبارت دیگر نمادها حکایت گر ابعاد ژرف هستی و ساحتهای درونی واقعیت به شمار می آیند. تنها نمادها قدرت بازنمایی امر قدسی، متعالی و اساس هستی را دارند.

زبان نمادین به حوزه متفاوتی از علوم و معارف بشری مربوط می شود. بنابر این نباید با معیارهای لفظ گرایانه و متعارف آن را مورد ارزیابی قرار داد. نمادها قابلیت بیان به وسیله برخی مفاهیم فلسفی و متافیزیکی را دارند اما همواره از آنها فراتر می روند. از آنجا که زبان نمادین با اسطوره ها پیوند می خورد، ضرورت دارد که اسطوره ها نقد و تفسیر شوند که این تفسیر اسطوره ها و نمادها با مفاهیم فلسفی برای سهولت فهم و پذیرش آنها در فرهنگ معاصر انجام می گیرد.

تیلیش با روش همبستگی میان نمادهای مسیحیت و مسائل وجودی فرهنگ بشری، ارتباط برقرار می سازد. در واقع نمادهای دینی پاسخهای مسائل وجودی هستند. پنج نماد اساسی وحی، خدا، مسیح، روح و ملکوت به عنوان پاسخ های الهیاتی تیلیش به مسائل فلسفی عقل بشری، تناهی هستی، بیگانگی وجودی، ابهام حیات و معنای تاریخ ارائه شده اند.

کلیدواژه ها: زبان نمادین، مسائل وجودی، ایمان، الهیات، نمادهای دینی

|    |   |
|----|---|
| ۱  | مقدمه                                       |
| ۶  | فصل اول (زبان دین و اسطوره شناسی)           |
| ۶  | ۱. زبان دین                                 |
| ۷  | ۱,۱. دیدگاه سلبی افلوپتین                   |
| ۹  | ۲,۱. دیدگاه تفضیلی دیونیسوس مجعول           |
| ۱۰ | ۳,۱. دیدگاه ایجابی (نظریه تشابه)            |
| ۱۲ | ۴,۱. تحقیق پذیری و معنا داری گزاره های دینی |
| ۱۳ | ۵,۱. چالش ابطال پذیری گزاره های دینی        |
| ۱۶ | ۶,۱. تحقیق پذیری اخروی گزاره های دینی       |
| ۱۸ | ۷,۱. دیدگاه کارکردگرایانه به زبان دین       |
| ۲۱ | ۲. مختصری در باب اسطوره شناسی               |
| ۲۲ | ۱,۲. اسطوره و نماد                          |
| ۲۵ | ۲,۲. سه دیدگاه کلی درباره اسطوره            |
| ۵۰ | فصل دوم (پل تیلیش و نظریه زبان نمادین)      |
| ۵۰ | ۱. زندگی و آثار پل تیلیش                    |
| ۵۴ | ۲. زبان نمادین دین                          |

|     |   |
|-----|---|
| ۶۳  | ۱،۲. نمادهای دینی                                 |
| ۶۷  | ۲،۲. بررسی ساختار نمادهای دینی                    |
| ۶۸  | الف) دیالکتیک سلب و ایجاب                         |
| ۷۳  | ب) شفافیت واسطه نمادین                            |
| ۷۷  | ج) بهره مندی نمادین                               |
| ۸۱  | <b>فصل سوم (ایمان و تفسیر زبان نمادین)</b>        |
| ۸۱  | ۱. بررسی مفهوم ایمان                              |
| ۸۳  | ۱،۱. ایمان و امر قدسی                             |
| ۹۰  | ۲،۱. انواع دین و شرک                              |
| ۹۱  | ۲. اسطوره زدایی                                   |
| ۹۵  | ۳. معیار صدق و اعتبار نمادهای دینی                |
| ۹۶  | ۴. هرمنوتیک زبان نمادین                           |
| ۱۰۳ | <b>فصل چهارم (زبان نمادین در الهیات نظام مند)</b> |
| ۱۰۳ | ۱. در باب الهیات مسیحی                            |
| ۱۰۹ | ۲. بررسی ساختار الهیات نظام مند                   |
| ۱۱۶ | ۱،۲. مساله شناخت بشری و نماد وحی الهی             |
| ۱۲۲ | ۲،۲. مساله هستی و نماد خدا                        |



|     |   |
|-----|---|
| ۱۲۹ | ۳,۲. مساله وجود و نماد مسیح             |
| ۱۳۵ | ۴,۲. مساله حیات و نماد روح الهی         |
| ۱۳۶ | ۵,۲. مساله معنای تاریخ و نماد ملکوت خدا |
| ۱۳۹ | نتیجه گیری                              |
| ۱۴۷ | منابع و مأخذ                            |

## مقدمه

مبحث زبان دین از جمله مباحث مطرح شده در فلسفه دین است که مورد توجه فیلسوفان و متکلمان مسیحی بوده است. در واقع زبان دین اغلب به اعتقادات دینی می پردازد که به صورت گزاره های کلامی در آمده و حقیقتی مابعدالطبیعی را بیان می کنند. از قرون اولیه مسیحی که پولوس آرای کلامی و اعتقادی موجود در کتاب مقدس را در برابر آرای متفکران یونانی مطرح ساخت تا الان همواره مسأله فهم گزاره های دینی و ارتباط آن با شناخت عقلانی و فلسفی مورد توجه بوده است. فیلسوفانی که دغدغه دین و بیان حقایق دینی بر اساس دیدگاههای معقول و مقبول فلسفی را دارند همواره سعی کرده اند تا گزاره های اعتقادی دین را به زبان قابل فهم و قابل قبولی تفسیر و بیان کنند. البته کسانی هم بوده اند که سخن از بی معنایی گزاره های دینی و یا بی اعتباری آنها به میان آورده اند.

پل تیلیش (۱۸۸۶-۱۹۶۵) از جمله متفکرانی است که دغدغه دین دارد، یعنی مهم ترین مسأله فکری و حیاتی خود را دلبستگی واپسین می داند. او با بهره گیری از دیدگاههای اسلاف خویش به نظریه جدیدی درباره زبان دین می رسد که با وجود شباهت هایی که با دیدگاههای قبلی دارد از آنها متمایز است. اولین نکته قابل توجه در نظام فکری او این است که می خواهد ارتباط تنگاتنگی میان مقولات فلسفی و مفاهیم عقلانی با اصطلاحات دینی و کلامی برقرار سازد. او از الهیات فرهنگ نام می برد که همان الهیات پاسخگو یا کلام مدافعه گرانه است. به این معنی که الهیات او در برابر مسائل بشری و پرسشهای وجودی انسان بی تفاوت نیست. الهیات تیلیش در واقع برای پاسخگویی به این مسائل تنظیم شده است. به این ترتیب بین دوگانگی میان دین یا الهیات و فلسفه یا فرهنگ ارتباطی از سنخ همبستگی ایجاد می شود. از نظر تیلیش فلسفه نمایانگر مسائل وجودی فرهنگ بشری به صورت نظام

یافته و منسجم است. الهیات یا کلام نیز با بهره گیری از مفاهیم فلسفی عقاید دینی را منسجم می سازد. به این ترتیب دین با فرهنگ در الهیات فلسفی تلاقی می کنند. از طرف دیگر باید دانست که فلسفه از دیدگاه تیلیش معنی مختلفی دارد. او در کتاب **شجاعت بودن** از مقولات فلسفه اگزیستانسیالیستی سخن می گوید و به طور کلی مسائلی را مطرح می سازد که دغدغه های وجودی انسان هستند. از جمله اضطراب وجودی که با آگاهی انسان از وضعیت های تنهایی، بی معنایی و محکومیت پیش می آید. اما در کتابهای **پویایی ایمان و الهیات نظام مند** تلقی او از فلسفه همان تلقی سنتی است. موضوع فلسفه هستی یا واقعیت فی نفسه است و ساختار های و مقولات هستی شناسانه را بررسی می کند. بنابر این فلسفه به معنای هستی شناسی است. از طرف دیگر موضوع کلام یا الهیات نیز هستی است البته نه از حیث خود هستی و ساختار آن، بلکه از حیث معنای هستی برای انسان. از طرف دیگر فلسفه از مفاهیم عقلانی در تشریح و تبیین ساختار واقعیت بهره می گیرد ولی الهیات از نمادهای دینی استفاده می کند. البته نماد چیزی به کلی متفاوت از مفهوم نیست که قابل فهم نباشد، بلکه نماد در بطن خود مفاهیمی را نهفته دارد. تفاوت اینجاست که نماد از مفهوم فراتر می رود؛ یعنی معنای وسیع تر و عمیق تری از مفهوم صرف دارد. نماد همیشه معطوف به امر متعالی یا مقدس است که از جهتی همان ژرفا یا معنای هستی برای انسان است. تنها امر حقیقی و غیر نمادین الهیات تیلیش در قالب گزاره «خدا صرف الوجود یا خود هستی (Being Itself) است» بیان شده است. صرف الوجود حقیقت واحد و مطلق است که مبنای تمام نمادهای دیگر به حساب می آید. غیر از این گزاره که خودش نیز با نماد خدا آمیخته شده است تمام گزاره های دیگر و اصطلاحات و اسامی و اشخاص و صفات و افعال و تجلیات الهی در ساحت دین به طور نمادین بیان می شوند. به عبارت دیگر معنای دو وجهی دارند؛ از طرفی همان امور انضمامی یا مفهومی و متعارف هستند که می توان بدون در نظر گرفتن معنای متعالی و قدسی آنها را در ساحت غیردینی به کار برد. اما مهمترین وجه تمایز این

نمادها در معنای متعالی و غیرمستقیم آنها در ساحت ایمان است که به امر دیگری و رای خودشان اشاره می کنند. بنابر این زبان نمادین تنها زبان اصیل و حقیقی برای بیان اهداف و مقاصد دینی به شمار می آید که ویژگی مهم و بنیادی آن همانا بهره مندی از تعالی و تقدسی است که در ساحت ایمان وجود دارد. نمادها به دلیل اینکه حکایتگر امر قدسی هستند معنا و اهمیت قدسی پیدا می کنند ولی این به معنای یکی انگاشتن و همسانی نمادهای دینی با امر قدسی نیست. امر قدسی یگانه حقیقت مطلق و نامتناهی است که نمادها تنها بهره مند از قدسیت آن هستند. شاید بتوان گفت که امر قدسی همان وجود مطلق است که نمادهای متناهی تجلیات آن به شمار می آیند و بدون در نظر گرفتن آن امر متعالی معنا و اهمیت خویش را از دست می دهند.

ایمان به عنوان دلبستگی واپسین انسان معطوف به امر قدسی یا همان خدا است. انسان همواره در معرض این خطر قرار دارد که متعلق دلبستگی واپسین او امری ابتدایی و متناهی و غیر مطلق باشد. شاید او موفقیت اجتماعی یا ایدئولوژی ملی گرایانه را هدف نهایی حیات خویش قرار دهد و به خاطر آنها خودش و تمام امور دیگر را قربانی سازد. ویژگی مهم دلبستگی واپسین انسان این است که برخلاف دلبستگی های ابتدایی، به هستی انسان گره خورده و وجود و عدم او را تعیین می کند. به این معنا که انسان به هر چیزی که به طور واپسین و بی قید و شرط دلبسته شود به خاطر آن تمام مناسبات دیگر و امور متناهی را فدا می کند. این یکی از مصداق های بت پرستی است که انسان به جای متعلق حقیقی که همان خدای مطلق است به طور اشتباهی به امری ابتدایی و فانی دلبسته شده باشد. از دیگر نمودهای بت پرستی که تیلیش آن را در آسیب شناسی نماداندیشی مطرح می سازد این است که انسان دیندار، نمادهای دینی را به جای امر مطلق و خدای هستی بنشانند. همواره این امکان وجود دارد که نمادی مانند عیسی مسیح به عنوان امر مطلق شناخته شود و به مرتبه الوهیت برسد. این گونه انحرافات که در تاریخ مسیحیت بارها رخ داده است از دیدگاه تیلیش از مظاهر بت پرستی به شمار می

رود. هم چنین اگر نمادها و اسطوره های دینی با نگاه متعارف عقلانی و بیرون از حوزه ایمان تفسیر شوند معنای حقیقی خویش را از دست می دهند؛ زیرا نمادها و اسطوره های دینی تنها در ساحت ایمان و در نسبت با امر مطلق و واپسین معنا پیدا می کنند.

به طور کلی تلاش تیلیش در جهت تفسیر نمادهای دینی با بهره گیری از مفاهیم هستی شناسی و ایمانی است تا بتواند پیام مسیحیت را که در قالب نمادها و اسطوره ها آمده است به انسان عصر جدید معرفی و قابل فهم کند. در این رساله که با عنوان «زبان نمادین دین از دیدگاه پل تیلیش بر مبنای کتاب الهیات نظام مند او» تنظیم و ارائه می شود، تلاش شده است تا به سوالات ذیل پاسخ داده شود:

- چرا زبان نمادین برای بیان آموزه های دینی مسیحیت مناسب ترین روش است؟
- زبان نمادین روش است یا غایت؟ هدف از زبان نمادین چیست؟
- زبان نمادین چه ویژگی های بارزی در مقایسه با دیگر شیوه های سخن گفتن از امر متعالی و ساحت دین دارد که آن را مناسب ترین شیوه در این موضوع می سازد؟
- ارتباط زبان نمادین با موضوعاتی مانند ایمان، اسطوره زدایی، امر قدسی یا همان امر به کلی دیگر، متعالی و مطلق از یک طرف؛ و مسائلی همچون مقولات و مفاهیم ساختار متناهی ذهن آدمی، دغدغه های وجودی انسان معاصر، مسائل معرفت شناختی و هستی شناختی، اخلاق و تاریخ و اجتماع (فرهنگ) چیست؟
- چرا تیلیش با وجود قبول زبان نمادین به اسطوره زدایی (البته به معنای تفسیر اسطوره ها و نقد جنبه های متناهی آنها) می پردازد؟
- آیا اسطوره زدایی تیلیش به منظور انتزاعی ساختن هر چه بیشتر یعنی فلسفی و مفهومی کردن حکایات و آموزه های دینی است؟ یا تاکید بر نقش اسطوره ها با نفی عناصر متناهی موجود در آنها است؟

- از دیدگاه تیلیش چه خطراتی در نماد اندیشی دینی نهفته است؟ (آسیب شناسی زبان نمادین)
- چه ارتباطی میان ساحت‌های دوگانه ایمان و شناخت، امر قدسی و امور دنیوی، فلسفه و الهیات، نماد و مفهوم، عقل و وحی، هستی و صرف الوجود، وجود و مسیح، دین و فرهنگ، تاریخ و ملکوت خدا، حیات و روح الهی برقرار است؟ (به طور کلی ساختار اندیشه تیلیش چگونه است؟)

از دلایل من در انتخاب چنین موضوعی، اولاً علاقه شخصی ام به مقولات دینی و ساحت ایمان در ارتباط با مفاهیم فلسفی بود. از طرف دیگر پل تیلیش را متفکری در خور توجه یافتم که عمیقاً به بررسی چنین موضوعی با دیدگاه خاص خویش پرداخته است. هم چنین اگر چه او متفکری در فرهنگ مسیحی به شمار می آید ولی من خودم در بسیاری از مقولات مانند تحلیل مفهوم ایمان به عنوان حالت دل‌بستگی واپسین و نیز موقعیت مرزی میان سنت دینی و فرهنگ جدید دنیوی تا حد زیادی با تیلیش هم‌نوا و هم‌دل هستم و گفته‌ها و نظرات او را به طور وجودی درک کرده و در چنین حالاتی بطور شخصی قرار گرفته‌ام.

روش تحقیق این رساله بر مبنای توصیف، تحلیل و در حد امکان مقایسه آرای تیلیش با دیگر متفکران بوده است. این رساله در چهار فصل تنظیم شده و امید است که بتواند گامی هر چند کوچک در شناخت اندیشه‌های این متفکر مسیحی باشد.

۱. زبان دین و اسطوره شناسی
۲. پل تیلیش و نظریه زبان نمادین
۳. ایمان و تفسیر زبان نمادین
۴. زبان نمادین در الهیات نظام مند

## فصل اول

### زبان دین و اسطوره شناسی

#### ۱. زبان دین

مبحث زبان دین به عنوان یکی از شاخه های فلسفه ی دین در دوران جدید دارای جایگاه ویژه ای است. به طور کلی می توان دیدگاههای فیلسوفان دین را در زمینه ی زبان دین به دو گروه اصلی تقسیم کرد. گروه اول به شناختاری بودن زبان دین قائل هستند و سعی در نقد و بررسی معنای واقعی گزاره ها و اعتقادات دینی دارند. گروه دوم زبان دین را غیرشناختاری می دانند و معیار خاصی برای درک و پذیرش محتوای آن ارائه می دهند. نظریه های شناختاری زبان دین گزاره های دینی را ناظر به واقعیت عینی می دانند که از جمله این نظریات می توان به دیدگاه فیلسوفان اسلامی، توماس آکوئینی، جان هیک اشاره کرد. البته پوزیتویستها و فیلسوفان تجربه گرا و عقل گرا نیز هر کدام به نوبه ی خود بر اساس معیارهای فلسفی، منطقی و علمی خویش سعی در ارزیابی و تحلیل مفاهیم و گزاره های دینی کرده اند. بنابر این می توان تلاش آنها را نیز از جمله تلاشهای شناختاری زبان دین به شمار آورد، اگر چه برخی به نتایجی رسیده اند که زبان دین را از منظر منطق ریاضی و علم تجربی بی معنا می شمارد. اما گروه دوم که زبان دین را غیرشناختاری می دانند شامل نظریه های کارکردگرایی، ایمان گرایی، نظریه زبان نمادین و اسطوره ای است.

برخی در توصیف زبان دین آورده اند که زبان دین مانند زبان انگلیسی یا فرانسوی، زبان خاصی نیست. دین هم محدود به هیچ یک از زبانها نیست، بلکه اصطلاح دقیق تر «کاربردهای دینی زبان» است. زبان دین ابزاری برای سخن گفتن از خدا و مباحث اعتقادی دربارهٔ آغاز و فرجام عالم و آدم است که در ادبیات شفاهی یا مکتوب ادیان مختلف آمده است. زبان دین زبانی است که به بیان و توصیف گزارش های دینی، حکایات پندآمیز، احکام حقوقی، پیش گویی ها، ارزش گذاری های اخلاقی، تأملات جهان شناختی دربارهٔ آفرینش و رستخیز عالم و از همه مهمتر به بیان گزاره هایی دربارهٔ خداوند عالم، صفات و ویژگی ها و افعال او می پردازد.<sup>۱</sup>

در یک تقسیم بندی دیگر می توان گفت به طور کلی دو نگرش عمدهٔ تاریخی نسبت به زبان دین در فلسفهٔ دین وجود دارد: دیدگاه ایجابی و دیدگاه سلبی. اولی بر امکان شناخت عقلانی خداوند و فهم متون دینی در قالب مفاهیم فلسفی رایج تأکید دارد (دیدگاه ایجابی). دیدگاه دوم که رویکردی عرفانی و ایمان گرایانه به دین دارد بیشتر سلب مفاهیم عقل بشری از ذات باری تعالی را مد نظر دارد (دیدگاه سلبی). البته دیدگاه های میانه ای هم هست که یا تلفیق این دو نگرش است، مانند دیدگاه تنزیه در عین تشبیه (ابن عربی) و یا نفی هر دو دیدگاه، مانند دیدگاه تفضیلی (دیونسیوس مجعول).

## ۱.۱. دیدگاه سلبی افلاطون

دیدگاه سلبی که ریشه در افکار افلاطون دارد، در عرفان شرقی (به ویژه ادیان هندی) نقش و جایگاه اساسی دارد. افلاطون ابتدا عالم هستی را به دو قسمت عالم مادی محسوسات و عالم معقول مثل تقسیم

<sup>۱</sup> William Alston, "Religious Language", Paul Edwards, *The Encyclopedia of Philosophy*, U.S.A., 1961, Vol.7, P. 171.



بندی کرد. سپس مثال خیر را برتر و فراتر از وجود دیگر مثل قرار داد.<sup>۱</sup> به تبع او افلوپتین با تقسیم عالم به سه اقلنوم واحد، عقل و نفس دیدگاه سلبی شناخت واحد را بسط داد. او درباره ذات واحد می گوید:

« ذات واحد چون مبداء همه چیزها است، خود او هیچ یک از چیزها نیست. بنابراین این نه "چیزی" است، نه "چون"، نه "چند"، نه "عقل"، نه "روح". نه متحرک است و نه ساکن، نه در مکان و نه در زمان؛ بلکه عین "یک صورتی" است، و بهتر است بگوییم بی صورت است زیرا پیش از هر صورت و پیش از حرکت و سکون است، زیرا این ها با هستی پیوند دارند و آن را کثیر می سازند.»<sup>۲</sup>

هم چنین افلوپتین "او" را ورای عقل و برتر از شناسایی می داند، زیرا شناسایی در اقلنوم دوم (عقل یا مثل) قرار دارد.

« اگر بخواهیم سخن دقیق بگوییم حق نداریم او را "او" بنامیم. همه این نام ها که به او می دهیم تفسیر و بیان احساس و تجربه ای است که ما خود پیدا می کنیم هنگامی که به اصطلاح به دور او می گردیم. ... این دشواری از آنجاست که واحد را نمی توان از طریق دانش شناخت، و نمی توان به یاری اندیشیدنی بدان سان که در مورد دیگر

<sup>۱</sup> فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، جلد اول (یونان و روم)، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۵، ص ۲۰۹.

<sup>۲</sup> افلوپتین، دوره آثار افلوپتین، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد دوم، انتشارات خوارزمی، ص ۱۰۸۲

موضوعات می اندیشیم به ذات او پی برد. بلکه تنها در حضوری که

بسیار برتر از دانش است می توان به او رسید.»<sup>۱</sup>

## ۲.۱. دیدگاه تفضیلی دیونسیوس مجعول

دیونسیوس در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی می زیست. مدت‌ها او را شاگرد مستقیم پولس می دانستند. دیدگاه‌های او با گرایش‌های عرفانی- نو افلاطونی مورد توجه فیلسوفان و متکلمان مسیحی است. از نظر دیونسیوس سخن گفتن از خداوند به سه طریق صورت می گیرد؛ زبان ایجابی و زبان سلبی و زبان تفضیلی. در طریقه ی زبان ایجابی صفاتی بر خدا حمل و اثبات می شود. حمل این مفاهیم انسانی مانند خیر، رحمان، وجود بر خداوند در کتاب مقدس نیز به کار رفته است. این مرتبه ی خداشناسی عوام می باشد.

در طریقه ی سلبی همه چیز از خدا سلب می شود، زیرا او نامتناهی و توصیف ناپذیر است. خدا نه تنها جسم نیست و خواص جسمانی ندارد، بلکه رحمان و خیر و موجود نیز نمی باشد. دیونسیوس این طریقه را خداشناسی حقیقی می داند که در آن خدا از شدت نورش برای عقل بشری تاریک و ناشناختنی جلوه می کند. عارفان و ایمان گرایان متمایل به چنین زبان تنزیهی یا سلبی درباره ی خداوند هستند. در طریقه ی سوم خدا برتر از تمام مفاهیم معرفی می شود، یعنی او فراتر از وجود و عدم، خیر و شر یا رحمانیت و جباریت است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> همان

<sup>۲</sup> محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، انتشارات سمت، تهران، چاپ اول ۱۳۸۲، صص ۷۲ تا ۷۴.

### ۳،۱. دیدگاه ایجابی (نظریه تشابه)<sup>۱</sup>

توماس آکوئینی (۱۲۲۴-۱۲۷۴) فیلسوف مدرسی قرن سیزدهم میلادی، خدا را دارای جوهر عظیم الهی که فراتر از امور عقلانی است معرفی می کند. به همین دلیل شناخت خدا برای انسان تنها از طریق نفی مفاهیم زمانی و مکانی مخلوقات متناهی از او امکان پذیر است. او در رساله *ی در رد کافران*، طریق سلبی را ارائه می دهد و می گوید که ما فقط می توانیم بدانیم که او چه چیزی نیست، زیرا چیستی خدا بر ما همواره نامعلوم است. حتی در بحث از صفات ایجابی مانند نامتغیر، نامتناهی و سرمدی نیز به نفی امور مادی و محسوس موجودات متغیر، متناهی و زمانمند از خداوند می پردازیم. از طرف دیگر چون خداوند موجود محدود نیست ترکیب وجود و ماهیت در او یافت نمی شود، بلکه او وجود محض است. حمل نامها و صفات بر خداوند در معنای واحد و بسیط جایز است. بنابر این توماس به دیدگاه ایجابی درباره ی سخن گفتن از خداوند رأی می دهد. به این معنی که ما می توانیم از طریق انتزاع کمالات مخلوقات و حمل جوهری این صفات کمالی بر خداوند او را بشناسیم. او مهم ترین صفات و نامهای محمولی خداوند را وجود، خیر، حکمت، عقل، اراده و قدرت می شمارد. خدا به عنوان وجود مطلق و قائم بالذات، علت برتر سایر موجودات است. همچنین او به عنوان وجود خیر، علت نیکویی موجودات است و با عقل و حکمت خویش موجودات را خلق و اداره می کند. با این وجود توماس حمل این صفات و نامها را برای خداوند مشترک معنوی یا مشترک لفظی نمی داند. برای حل و تبیین این مسأله او نظریه ی تشابه را به جای اشتراک معنوی و لفظی مطرح می سازد، یعنی در معنای دو چیز متفاوت نوعی تشابه وجود دارد. از دیدگاه توماس اشتراک معنوی وجود خدا و مخلوق به وحدت وجود منجر می شود و اشتراک لفظی یعنی تفاوت کامل معنای خدا با مخلوق، به لادریگری می انجامد که هر دو مورد در مسیحیت مردود است.

---

<sup>1</sup> Analogy

توماس از دو نوع تشابه نسبت و تناسب نام می برد. در تشابه نسبت، کمالاتی که بر خدا و مخلوقات حمل می شود بر اساس ارتباط و نسبت علی میان خداوند خالق و مخلوقات او است. این گونه تشابه نسبت های متفاوتی را درباره ی یک محمول معنی می دهد، مانند سلامتی که درباره ی دارو به معنی علت و درباره ی ادار به معنای نشانه ی سلامتی انسان به کار می رود.<sup>۱</sup>

تشابه نسبت بر مبنای رابطه ی وجودی میان علت و معلول شکل می گیرد، زیرا خداوند به مخلوقاتش وجود و صفات وجودی را افاضه می کند. اما تشابه بر اساس تناسب را قبل از توماس، افلاطون در رساله ی جمهوری برای شناخت متعالی ترین موجود یعنی خیر و ارتباط آن با سایر مثل به کار برده است. در نظر افلاطون نسبت میان خورشید و عالم مادی همانند نسبت میان مثال خیر و عالم مثل است. بنابراین این ما در این تناسب چهار حد تناسب می بینیم که نشان می دهد خورشید علت وجود و دیده شدن موجودات مشابه خیر که علت وجود و رویت مثل می باشد. ارسطو نیز با مثال تساوی میان نسبت نفس در بدن و نسبت عقل در نفس به این نوع تشابه اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

از دیدگاه توماس ما با در نظر گرفتن تعالی و بساطت خداوند با زبان تشابه می توان از خداوند و صفات او به نحو معناداری سخن گفت. چنین به نظر می رسد که در نهایت توماس به عنوان یکی از پایه گذاران علم کلام طبیعی یا خداشناسی عقلانی به گفتار و زبان ایجابی درباره ی خداوند معتقد است، به ویژه نظریه تشابه نسبت این مسأله را تأیید می کند. دیدگاه او اشتراک معنوی تنزیه و تعالی یافته است، زیرا در ضمن رد نظریه ی وحدت وجود به تشابه وجود بین خالق و مخلوقات رای می دهد.

<sup>۱</sup> رک. به: محمد ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، صص ۴۱۴ تا ۴۲۶.

<sup>۲</sup> محمد ایلخانی، مقاله ی «نظریه تشابه (analogia) در یونان»، مجله فلسفه، گروه فلسفه ی دانشگاه تهران، شماره ی ۱۲، پاییز و زمستان ۸۵، ص ۷۴.